

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نياشد تن من ميااد بدین بوم ویر زنده یک تن ميااد
همه سر به سر تن به کشتن دهيم از آن به که کشور به دشمن دهيم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

ناهید "غزل" غنی زاده
ویرجنیا - ۱۷ جولای ۲۰۱۴

یادت به خیر!

عطر شببوها از گلدانهای سنگی کنار جاده صعود مینمود و فانوس چارده شبه مهتاب پاسدار سایه تنهایی من بود، که از پشت شیشه های دریچه بسته، جهیده و روی سنگفرش جاده نقش بسته بود.

با دلهره و پریشان پنجره را که مدتها با تارهای عنکبوت پیمان همزیستی داشت، گشودم و با نور ضعیف نگاهم به کاوش رد گامها پرداختم.

شرشر برگها چون فنرکهای سیمی سبک از لای شاخه های درختان کنار جاده با لمس نفسهای ملایم نسیم میبیرید.

جغدی خاکستری رنگ با چشمان راکد و نگاه معمائی روی شاخچه استواری نشسته بود، گوئی با ناخنهای سفنش قلبم را میکاوید و شاهد سراسیمگی وجود و پراگندگی افکارم بود.

بعد از لحظاتی که از گمانهای اندوهناک نجوهای تلخ وارستم، دوباره چوکاتهای چرکین پنجره را با احتیاط باهم موازی ساختم و قفل زنگ زده اش را به سختی بستم و در زاویه خموش اتاق پناه بردم، تا با فال دلفریبی اندک بیاسایم.

قامت کوچک شمع به انجام رسیده با ارتعاش پیهم رو به نابودی میرفت و سایه کمرنگش از ترکیبهای الوانی قالین ناپدید میگشت.

اشتیاق ورق برگستاندن دیوان حافظ که آرامش افزای روانم بود، دیگر از خمیازه ثانیه های پردردم کام میگرفت. ساعتی چند روی میله های قفس افکارم سر سائیدم و گزینه

های ملال افزای ذهنم را در کلیشه های خیالی قاب کردم، تا روی دیوار خاطره ها نصب سازم.

هنوز از میل آگاهی به روش زیستن و تاریخچهٔ زمانهای هجرانت لبالب بودم، مجدداً گامهای کم نیرویم را با سعی و همت قوت بخشیدم و با دستان خسته و نحیف بار دگر پنجره را گشودم، تا از گلدان تاریک شب، خوشه چین فروغ ستارگان گردم. ناگهان در کرانه های تاریک آسمان برق فروزنده ای جهید و چشمان فروغ گمشده ام عبور گامهایی را روی فرش جاده حس نمود، که تنهاتر از من خطوط تاریک لحظه ها را میشمرد ، تا به مرز روشن مراد رسد.

آری! تو بودی که قلب آویخته شده ام را از دار شب و اراستی؛
تو بودی که از دخمه های ظلمت آگین تنهایی به فراز وصلت شادیهایم رساندی؛
تو بودی که در خم و پیچ جاده ها چشمان آلوده به اشکم را سراغت کشاندی و بار دگر ناپدید شدی و زمزمهٔ "یادت به خیر" گفتن را روی لبانم جاری ساختی.
ای کاش در چشم بیدار روزگارم ظهور کنی، که تا دیر نشده روی شانه های رامش آفرینت سر بنهم و حلاوت خوابهایم را دریابم.

(ناهید "غزل" غنی زاده - ۱۵ جولای ۲۰۱۴)